

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

جلسه نود؛ ۱۴۰۲/۱۲/۱۵ فقه العروة الوثقى (اجتهاد و تقلید) استاد علی دوست

مستحضر هستید گفتیم که جناب صاحب عروه در مسائل ۱۳ و ۳۳ و ۶۵ مجموعاً ۴ مسئله بیان کرده است. علت اینکه اینها را به هم متصل می‌کنیم به جهت آن بوده که مفاد آنها به یکدیگر مربوط است. مسئله اول گذشت (اصل تخییر در زمانی که مجتهدها در علم و فضیلت با یکدیگر برابر باشند). مسئله دوم نیز گذشت (آیا اورعیت ملاک است یا خیر؟). توجه شود منظور از اینکه گفته می‌شود گذشت، یعنی از نظر تتبع گذشته است اما از نظر تحقیق هنوز رأی کلاس قطعی ابراز نشده است.

اما مطلب سوم مطلبی است که جناب صاحب عروه در مسئله ۳۳ می‌فرماید. ایشان در مسئله ۳۳ می‌فرماید: اگر دو مجتهد در علم مساوی بودند، مقلد اختیار هر کدام را می‌خواهد انتخاب کند. ولی اگر یکی بر دیگری مزیت داشت مثلاً در عدالت عادل بود (توجه گردد که گفته نشود در عدالت عادل بود، زیرا اگر اینگونه گفته شود یعنی طرف مقابل فاسق است و اینطور نیست، پس باید گفت در عدالت عادل بود) یا در ورع، اورع بود یا نحو ذلک. اینجا اولی بلکه احوط این است که این فرد ارجح انتخاب شود. در اینجا اولین سؤال پیش آمده این است:

مسئله ۳۳ با مسئله ۱۳ چگونه قابل جمع است؟ ما که نمی‌دانیم، ممکن است صاحب عروه مسئله ۳۳ را ۶ ماه یا یک سال بعد از مسئله ۱۳ نوشته باشد. اما ما که هر دو را کنار هم می‌بینیم. مثلاً کسی که کتابی را در طول ۵ سال می‌نویسد ممکن است خواننده ظرف مدت ۲ شب آن را بخواند و این فرق نویسنده و مطالعه‌کننده است. اگر نویسنده اهل فن باشد متناقض سخن نمی‌گوید. زیرا دارای فکر استوار است. ام اگر هر روز چیزی بگوید پر از تناقض خواهد بود. قرآن کریم می‌فرماید، ارگ این قرآن که در طول ۲۳ سال از غیر خدا نازل می‌شد، با این فاصله و زمان «لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً» اما از کسی صادر و نازل شده که فراموشی، جهل، غفلت، خطا ندارد و معصوم علی الاطلاق است.

حالا چطور شده در مسئله ۱۳ ارجحیت به عادل بودن نبود ولی ارجحیت به اورع بود؛ لذا این سؤال مطرح است که آیا می‌شود مسئله ۱۳ را با مسئله ۳۳ جمع کرد؟ بالاخره اگر اورع بودن ملاک تعیینی است دیگر احوط و اولی یعنی چه؟! اگر اینگونه نیست و صرفاً یک کمال و اولی است، پس دیگر ملاک تعیینی نیست. گاهی شما می‌گویید سیادت از سنجه‌های تقدیم واجب است و یک‌جا می‌گویید سیادت از سنجه‌های تقدیم مثلاً اولویت و احتیاط است که با هم قابل جمع نیست. این از آن دسته مطالبی بود که دیروز گفتیم روی آن فکر کنید که آیا مسئله ۱۳ با مسئله ۳۳ قابل جمع است یا خیر؟ تکرار می‌کنم که اشکال ما صرفاً بر روی بخش اورع است؛ زیرا فقط این بخش است که در این دو مسئله آمده است والا روی بخش عادل بودن و نحو ذلک ما اشکالی نداریم.

نکته: من دیروز گفتم جناب شیخ انصاری احتمال داده است که اورع بودن ملاک تقدیم باشد. ولی ایشان احتمال نداده بلکه جزم دارد. کما جزم به شیخنا الانصاری که آقای خوئی فرموده است. اما

تفاوتی هم نمی‌کند زیرا ما که دقت کردیم، جزم و احتمال آن را نپذیرفتیم. یعنی ما گفتیم که از برخی بزرگان تعجب می‌کنیم که چرا احتمال داده‌اند که اورع بودن به همین معنای معروف اورع (اجتناب بیشتر از معاصی) ملاک است و گفتیم بعد از عادل بودن (اورعیت) دیگر نمی‌تواند ملاک باشد.

سؤال: آیا می‌شود گفت که مسئله ۱۳ ناظر به شروع تقلید است و مسئله ۳۳ با توجه به مسئله قبل که می‌گوید مجتهد در مسئله‌ای توقف یا تردد کرده، برای جایی است که مکلف شروع به تقلید کرده و فقط در همان مسئله می‌خواهد به فرد دیگری رجوع کند. در چنین حالتی اگر دو مجتهد در علم مساوی بودند انتخاب اورع، اولی است؟

پاسخ: اینکه احتمال بگویید، دیروز گفتیم الاحتمال شیء بلا عار. مرحوم سید بین شروط شروع با شروط عدول تفاوتی نگذارده مگر در همان زنده و مرده بودن. به همین خاطر هیچ‌کس چنین تفصیلی را نداده که گفته شود اورع بودن برای شروع است شرط است اما برای عدول شرط نیست، زیرا ملاک آن یکی است. جالب است بدانید اگر هر دو مجتهد مساوی بودند و ما شروع به تقلید هم کرده بودیم، اگر در میان راه یکی اورع و دیگری غیر اورع شد طبق نظر سید در مسئله ۱۳ باید به دنبال اورع بروید. اما در مسئله ۳۳ اولویت است، یعنی شروع با ادامه تفاوتی نمی‌کند.

ما که نتوانستیم (تناقض بین مسئله ۱۳ و مسئله ۳۳ در اورع را) جمع کنیم و قبلاً هم من روی این مسئله کار کرده‌ام. در اینجا من با چیزی شبه کرامت مواجه شدم و آن کار آقای حکیم است. آقای حکیم هم حاشیه بر مسئله ۱۳ داشته و هم بر مسئله ۳۳ حاشیه دارند و اشکال هم نمی‌گیرند که آقای صاحب عروه شما قبلاً گفته بودید یختار الاروع، پس چرا اکنون می‌گویید بهتر است اورع را انتخاب کند؟! بین آن یختار با اولی ای احوط قابل جمع نیست و آقای حکیم این را که نمی‌گویند هیچ، بلکه دقیقاً هرچه در ذیل مسئله ۱۳ گفته‌اند همان را بدون هیچ اختلافی کپی کرده و ذیل مسئله ۳۳ قرار می‌دهند. یعنی ایشان ذیل مسئله ۱۳ نظر عروه را پذیرفت که اگر اورع و غیر اورع بود، اورع مقدم است و دلیل ایشان اصالة التعین در دوران امر بین تعیین و تخییر بود. آقایان دقیقاً همین مطلب را ذیل مسئله ۳۳ می‌آورند یعنی آنجایی که صاحب عروه می‌گوید اگر اورع بود اولی این است که اورع را انتخاب شود. می‌گویم بخاطر اینکه دوران امر بین تعیین و تخییر است و در دوران امر بین تعیین و تخییر باید انسان احتیاط کند. اگر این اصالة التعین به قول شما و به قول ما اصل احتیاط دلیل تعیین تقدیم حتمی است، پس مسئله ۱۳ درست است و اما اگر دلیل تقدیم به نحو اوایت و احوط است پس مسئله ۳۳ درست است. نمی‌شود که یک دلیل هم دلیل وجوب باشد و هم دلیل اولویت. پس اگر آقای حکیم دلیل اولویت را چیز دیگری قرار می‌دادند می‌گفتیم که اینجا از این دلیل استفاده کرده است اما ایشان همان دلیل ذیل مسئله ۱۳ را می‌آورند. خود عروه که قابل جمع نیست و نظر آقای حکیم هم که اینگونه است و اینکه می‌گویم شبه کرامت همین است. به نظر من اینجا آنهایی کار درست را انجام دادند که گفتند این مسئله قبلاً گذشت مثلاً آقای خوئی ذیل مسئله ۳۳ اصلاض بحث نمی‌کند و می‌گوید این مسئله گذشت یعنی مسئله ۱۳ گذشت. البته ایشان نمی‌گویند که اینجا با آنجا جمع نمی‌شود ولی قابل جمع هم نیست.

اما پرسشی دیگر را هم مطرح کرده بودم که آیا این احوط در مسئله ۳۳، احتیاط واجب است یا احتیاط مستحب؟

مسئله ۳۳: «إذا كان هناك (اگر در حوزه یا در صحنه دو مجتهد هستند) مجتهدان متساویان فی العلم كان للمقلد تقلید أیها شاء و يجوز التبعیض فی المسائل (مسئله چهارم است) و إذا كان أحدهما أرجح من الآخر فی العدالة أو الورع (اگر مزیتی در عدالت و ورع داشت، گفتم یکی عادل است و یکی اعدل یا یکی ورع است و یکی اورع)» أو نحو ذلك فالأولی بل الأحوط اختیاره (اولی این است که ارجح را انتخاب کند بلکه احوط در اختیار ارجح است).

اولی یعنی چه؟ آیا اولی همان مستحب است؟ از اولی استحباب در نمی آید، زیرا اولی ممکن است به این معنا باشد که خیالش راحت تر است. مثلاً اگر گفتند اولی این است که آدم غذای بیرون نخورد و منظور اولویت در بحث شرعی است، زیرا در غذای بیرون گاهی رعایت طهارت و نجاست نمی شود اما در خانه دقت می کنند. حالا اگر کسی بگوید اولی این است که غذای بیرون نخورد می توانید بگویید این مستحب است؟! بله اگر ذیل عنوان شناخته شده مستحب برده شود حرفی نیست. پس با اینکه واقعاً می توانیم بگوییم اولی اما نمی توانیم بگوییم مستحب است. یا اولی این است که انسان خیلی بیرون نرود مثلاً آدم که بیرون می رود ممکن است به گناه آلوده شود اگر آلوده به گناه شود که هیچ. من می خواهم دریچه ای در ذهن شما ایجاد کنم که ما بین واجب، حرام، مستحب و مکروه چیزی به نام اولی داریم. ایشان (صاحب عروه) می گوید اولی و این درست است، زیرا بالاخره بین ارجح و غیر ارجح هیچ چیز هم که در نظر نگیریم اولی این نیست که ارجح را در نظر بگیریم؟!!

سؤالی که من برای دیشب داده بودم برای الاحوط بود که آیا احوط احتیاط واجب است یا آنکه احوط یعنی احتیاط مستحب؟ مرحوم صاحب عروه در مسئله ۶۴ می فرماید: هر وقت من فتوا دادم و گفتم احتیاط یا احتیاط کردم و بعد فتوا دادم این احتیاط مستحب است. ولی اگر فتوا ندادم و همینطور احتیاط کردم و نه قبل آن و نه بعد آن فتوا ندادم این احتیاط، احتیاط واجب است. این بنای زیبایی است که بعد از صاحب عروه دیگران نیز رعایت کرده اند. می گویند اگر قبل یا بعد احتیاط فتوا باشد، ان احتیاط مستحب است. اما اگر احتیاط ارتجالی باشد و قبل و بعد نداشته باشد احتیاط واجب است. حالا احتیاط در این مسئله چیست؟ فالاولی بل الاحوط اختیاره. اولی این است بلکه احوط این است. این احتیاط، احتیاط مستحب نیست، زیرا قبل آن چیزی نیست و قبل آن الاولی است. جالب است که بدانید حتی اگر الاولی را فتوا بگیریم، می دانید که اولی را می توانیم فتوا به عدم وجوب بگیریم، گفتم از آن مستحب در نمی آید اما عدم وجوب از آن در می آید اما «بل اضراب» کار را خراب می کند و انشا الله وقتی به مسئله ۶۴ رسیدیم آنجا می گوئیم یعنی به عروه اضافه می کنیم که اگر قبل از احتیاط یا بعد از احتیاط فتوا بود، احتیاط مستحب است به شرطی که با بل اضراب خراب نشود و در اینجا بل اضراب است.

دیروز دو سؤال مطرح شد:

۱- آیا مسئله ۱۳ با مسئله ۳۳ قابل جمع است؟ جواب آن شد که قابل جمع نیست.

۲- آیا احوط احتیاط مستحب یا احتیاط واجب است؟ جواب آن شد که احتیاط مستحب نیست بلکه احتیاط واجب است.

نکته‌ای را هم من اضافه کردم که منظور از اولی، استحباب نیست. بله از آن عدم وجوب در می‌آید.

سؤال: اولی فتوا به عدم وجوب است که با این لحاظ احوط، احتیاط مستحب می‌شود؟

پاسخ: اگر حتی عدم وجوب فتوا باشد با بل اضراب خراب می‌شود.

توجه: اولاً احوط با احتیاط یکی است. اما چرا به جای احوط، احتیاط نمی‌گویند؟ ثانیاً اصلاً احتیاط مستحب یعنی چه؟ گفته می‌شود، احتیاط مستحب یعنی احتیاطی که اگر ترک کنید اشکال ندارد. این خاصیت مستحب است نه احتیاط مستحب، پس بگویید مستحب. همچنین احتیاط واجب آن چیزی است که نمی‌توان ترک کرد. اگر نمی‌توان آن را ترک کرد پس گفته شود واجب. بگویید نه وقتی احتیاط می‌گوییم یعنی واقعاً ثابت نیست. پس مستحب غیر ثابت، احتیاط مستحب گفته می‌شود و به واجب غیر ثابت الوجوب، احتیاط گفته می‌شود. اگر ثابت نیست چرا اصلاً می‌گویید؟ علی ای حال روی آن فکر کنید.

در مسئله ۳۳ آمد که اگر در عدالت یا ورع یا نحو ذلک ارجح باشد. اگر در عدالت ارجح بود یعنی چه؟ من گفتم یکی عادل باشد و یکی اعدل باشد. آیا این درست است؟ یعنی عدالت مقوله تشکیکی است؟ یعنی کلمه اعدل درست است، زیرا عادل کسی است که ترک گناه می‌کند. اولاً چون امام علی-
السلام در مقبوله ابن حنظله فرمودند، ما دیگر روی چشم می‌گذاریم و به ناچار اینگونه معنا می‌کنیم که یکی عادل است (عادل کسی است که ممکن بوده از او معصیت صادر شود و شیخ انصاری در رساله عدالت خود فرموده از عادل کثیراً معصیت صادر می‌شود "تصدر منه المعصية کثیراً". این چگونه عدالی است؟! بله شاید گفته شود کثیراً یعنی هر ۶ ماه یکی بار! انصاف داشته باشید آیا این را کثیراً گویند؟! برخی مانند آقای خوئی می‌گویند عادل اصلاً گناه نمی‌کند! لذا ما بر ایشان اشکال گرفتیم که اگر عادل اصلاً گناه نمی‌کند، پس تفاوت او با معصوم چیست؟ در اینجا افراط و تفریط رخ داده است.) و یک کسی عادل است و تصور آن سخت نیست، زیرا بسیاری عادل هستند اما برخی اعدل بوده که گفته می‌شود در آنها شبهه عصمت وجود دارد. ورع و اورع را هم که دیروز درست کردیم که اگر کسی از محرمات، مشتهیات و مشتهیات پرهیز کند اورع است. اما یک کسی ممکن است تا این پرهیز نکند و ورع باشد. اما نحو ذلک چیست؟ اولاً گلایه کنم که عروه متن تقلید است عروه شرح لمعه یا جواهر الکلام نیست. عروه، تحریر الوسيله، منهاج الصالحین و... اینها کتاب عمل هستند. در کتاب عمل او نحو ذلک غلط است بیاید چون مبهم است، زیرا اینگونه کتابها (کتاب عمل) مانند کتاب قانون است. نگوید قانون ما اینها را دارد؛ در آنجایی که بایسته‌های قانون رعایت می‌شود مبهم نمی‌آورند؛ حالا آیا می‌توان مثلاً اصدق بودن را از ملاکات قرار داد؟ یکی اصدق از دیگری است. اصدق یعنی چه؟ آیا یعنی بیشتر راست می‌گوید؟ این کلمه ارزش بررسی دارد، زیرا در مقبوله ابن حنظله آمده است. آیا بهتر نیست بگوییم اصدق یعنی کسی که دقت بیشتری دارد تا مطلب را درست ادا کند؟ مشاهده کرده‌اید که برخی تا چه حد در بیان تعابیر دقیق هستند؟ من کتابی از حالات شیخ مرتضی حائری می‌خواندم. ایشان از جهات مختلف فرشته‌ای بودند. یکی در حرف زدنش که مثلاً وقتی می-

خواهد قصه‌ای را نقل کند می‌گوید دیشب، شاید، ظاهراً، پدرم، بعید نمی‌دانم این را گفت. بعد که جمله را نقل می‌کند باز هم می‌گوید بین این و آن و این نشان از دقت طرف دارد که مبادا مطلبی را کم و زیاد کند. مثلاً آیا اشجع را بگوییم یا خیر؟ اشجع به معنای آن نیست که زور بیشتری دارد، بلکه شجاعت بیشتری در فتوا دادن دارد. آیا این ملاک ترجیح است؟ یکی در فتوا دادن شجاعت بیشتری دارد. یکی در بیان نظریه شجاعت دارد. فرق شجاعت با جرأت آن است که ممکن است جرأت صفت ذم باشد که فلانی جری است پر جرأت است. اما شجاعت اینگونه نیست. البته شجاعت که من می‌گویم یعنی با حفظ انضباط فقهی. اینگونه نباشد که راحت حرف گذشتگان را زیر پا نهد و یک چیزی می‌گوید و این داخل در بحث ما نیستو بلکه کسی مد نظر است که مجتهد بوده و با مجتهد دیگر برابر استفا اما در اظهار نظر اشجع است و از مخالفت با مشهور نمی‌ترسد و می‌گوید مقتضای قاعده این است. حالا برخی فتوا می‌دهند ولی بیان نمی‌کنند. اما یک کسی است که ابایی ندارد حالا می‌خواهند پشت سر او حرف بزنند یا حرف نزنند. به نظر شما آیا این از ملاکات است که دو فقیه با هم برابرند اما یکی شجاع‌تر است؟ حالا اگر مسئله، مسئله‌ای سیاسی- اجتماعی باشد و قدری هم خلاف تقیه باشد. من تا ۹ مورد را آورده‌ام و مسئله ساده نیست که بگوییم اورع باشد و نحوود ذلک، چرا که وقتی در صحنه عمل می‌آید پیچیده می‌شود. مثلاً همین اشجع بودن که برخی آن را نقص می‌دانند، زیرا هرچه بیشتر احتیاط کند و خلاف مشهور فتوا ندهد بهتر می‌دانند و اگر اینگونه نباشد می‌گویند این آقا اهل شذوذات است. جالب است که برخی جاها همین صفت عیب است و همه جا کمال نیست. اینکه انسان اهل شذوذات باشد خوب نیست. لکن سؤال این است انسانی که اهل شذوذات است آیا اشجع است یا خیر؟ یا آنکه می‌گویید اشجع است شاید چون اهل شذوذات است؟

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین